

اخلاق و عرفان اسلامی

استاد محمّد تقی مصباح

چکیده

انسان که به زیباترین شکل خلق شده است، ویژگی‌هایی دارد که نسبت به سایر مخلوقات الهی، به عنوان موجودی برتر شناخته می‌شود. این موجود، علاوه بر برخورداری از اختیار و اراده، که او را در میان خلایق الهی ممتاز کرده است، از نظر صورت و سیرت نیز بر دیگران برتری دارد. برخورداری از هدایت تکوینی و تشریحی، هدایت باطنی و درونی، چشم، گوش، و قلب باطنی از ویژگی‌های انسان است.

علی علیه السلام مولای موحدان، انسان را برخوردار از حیات انسانی می‌داند که می‌تواند در پرتو آن، همه امکانات، ظرفیت‌ها و توانمندی‌های خود را در مسیر هدایت و انجام وظایف دینی و الهی خویش به کار گیرد تا به موجودی کامل نائل آید.

انسانی برخوردار از حیات انسانی است که همه فضایل و کمالات انسانی او به منصفه ظهور رسیده و او از آنها بهره‌مند شود. اما همین انسان دارای حیات حیوانی نیز هست. در این صورت رشد صفات و ویژگی‌های حیات حیوانی او، بسان موجودی بی‌روح و مرده خواهد بود. همچون سایر حیوانات، بلکه به مراتب بدتر از آنها خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: حیات انسانی، حیات حیوانی، بصیرت، گمراهان، هدایت باطنی، ذکر، هوای نفس.

جلوه حیات انسانی

و نگاه انسان را به درک حقیقت و باطن اشیا و مشاهده شکوه و جلال هستی وامی‌دارد.

از آموزه‌های قرآن و روایات چنین برمی‌آید که انسان جز چشم ظاهری، چشم دیگری نیز دارد. همچنان‌که غیر از گوش ظاهری گوش دیگری نیز دارد که بدان حقایق را می‌شنود و به آنها هدایت می‌شود. انسان در برخورداری از چشم و گوش ظاهری با دیگر حیوانات مشترک است؛ به گونه‌ای که حتی این دو عضو در برخی حیوانات از انسان قوی‌تر است. مثلاً چشم عقاب از چشم انسان بسیار تیزبین‌تر است و آن حیوان از فاصله‌های دور شکار را به وضوح می‌بیند. در حالی که این‌گونه دید برای انسان ممکن نیست. یا برخی از حیوانات صداها را با فرکانس‌های بسیار پایین یا بسیار بالا را که شنیدن آن برای ما ممکن نیست می‌شنوند. انسان همچنین حیات حیوانی دارد که منشأ رشد، رفتار و حرکات و گسترش نسل است و از این جهت نیز با سایر حیوانات مشترک است. پس داشتن حیات حیوانی و اعضا و جوارح و آثاری که بر آنها مترتب می‌شود، امتیازی برای انسان به شمار نمی‌آید؛ زیرا برخی حیوانات در این جهات از انسان برترند. ملاک امتیاز انسان برخورداری از حیات انسانی است که خداوند بندگان لایق و مؤمن خویش را از آن برخوردار ساخته و آنان با داشتن این حیات مبارک و الهی، همه استعدادها و توانمندی‌های خود را در مسیر هدایت، انجام وظایف و عمل به خواست خداوند به کار می‌گیرند. با برخورداری از این حیات، که نمود حیات برین، شرافت انسان، و بلکه مقام خلافت انسان از سوی خداست، انسان از چشم و گوش باطن، که با آنها حقایق و معارف الهی را درک می‌کند، بهره‌مند می‌گردد.

«نَظَرٌ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَأَسْتَكْتَرَ وَ اَزْتَوَى مِنْ هَذِبِ قُرَابٍ سَهَلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَ سَلَكَ سَبِيلًا جَدًّا»؛^(۱) با دیده بصیرت بنگرد؛ پس بیش و بینایی یابد. به یاد خدا باشد و همواره بر آن بیفزاید؛ و از آب شیرین و گوارای دانش و حق نوشد که راه آبشخورهای آن چونان اویی را هموار است و با نخستین جرعه سیراب می‌شود و گام در راهی روشن می‌نهد.

بصیرت دوستان خدا

در گفتار پیشین به برخی ویژگی‌هایی که امیرمؤمنان علیه السلام برای دوستان برگزیده خداوند بر شمرده‌اند، پرداختیم. هر آینه آن حضرت، با عبارت «نَظَرٌ فَأَبْصَرَ»، نگاه و تفکر در ملک و ملکوت و یافتن بصیرت درباره باطن و حقیقت اشیا را از جمله ویژگی‌های دوستان خدا برمی‌شمارد. شاید با نگاهی سطحی و ابتدایی، این گمان به ذهن آید که چون واژه «نظر» به معنای دیدن و نگاه کردن است، واژه «أبصر» پس از آن زاید است. اما باید توجه داشت که «أبصر» به نگاه فیزیکی و ظاهری که در آن نمودهای اجزای هستی مشاهده می‌شوند معطوف نیست، بلکه منظور از آن، نگاه و بصیرتی است که پس از برافروخته شدن نور هدایت در دل سالک پدید می‌آید؛ نوری که همه حواس را در اختیار می‌گیرد و همه حواس از مسیر آن نور به جریان می‌افتند؛ نوری که گوش را از شنیدن هر سخنی جز سخن حق باز می‌دارد و چشم را از مشاهده حرام، بلکه نگاه سطحی به جلوه‌های هستی که همچون لمس افراد نابینا بر سطح جسم است منع می‌کند

زندگدان و مردگان حقیقی از منظر قرآن

با توجه به اینکه ملاک انسانیت، برخوردار بودن از حیات انسانی و دستاوردهای این حیات نورانی است، در آموزه‌های دینی کسانی که علم طغیان و سرکشی برافراشته و در حيله‌گری گوی سبقت از رویاه رسوده‌اند و در ددمشی و تجاوز به حریم دیگران و آزار آنان از هر درنده‌ای، درنده‌خوتر شده‌اند و به شیطنت، فتنه‌انگیزی و وسوسه‌گری بین بندگان خدا مشغولند، مُرده به شمار می‌آیند؛ گرچه از حیات ظاهری و حیوانی برخوردارند. از منظر قرآن، این افراد، که از آنچه پیرامونشان می‌گذرد عبرت نمی‌گیرند و حقایق را نمی‌بینند و نمی‌شنوند و در غفلت به سر می‌برند، کور و کورند: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْإِتْعَامِ بَلَّ هُمْ أَصْلٌ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ (۲) و هر آینه بسیاری از ملائکه و آدمیان را برای دوزخ بیافریدیم [زیرا] دل‌هایی دارند که با آن [حق را] در نمی‌یابند و چشم‌هایی دارند که با آن [حق را] نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن [حق را] نمی‌شنوند. اینان بسان چارپایانند، بلکه گمراه‌ترند، آنان همان غافلانند.

پس انسان افزون بر حیات حیوانی، دارای حیات انسانی است که مقوماتی خاص خود دارد، و این حیات، مرگی متناسب با خویش دارد. قرآن در برخی آیات به این مرگ اشاره می‌کند و کسانی را که حیات حیوانی دارند، اما از فضائل انسانی، تفکر و تعقل در حقایق و دیگر مقومات حیات انسانی بی‌بهره‌اند، مرده می‌خواند. برای نمونه، در آیه‌ای می‌فرماید: ﴿فَأَنبَأَك لَّا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾؛ (۳) تو مردگان را نتوانی شنوند و آواز را به کران نتوانی شنوند، آن‌گاه که پشت کرده برگردند.

در آیه دیگر درباره تفاوت اساسی انسان بی‌بهره از حیات انسانی و انسان برخوردار از آن، و ثمره حیات انسانی در زندگی می‌فرماید: ﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأُحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ (۴) آیا کسی که مرده [دل و گمراه] بود و [به نور ایمان] زنده‌اش گردانیدیم و به او نوری (علم و معرفت) دادیم که بدان در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی‌هاست و از آن بیرون‌شدنی نیست. این‌گونه برای کافران آنچه انجام می‌دادند آرایش یافته است.

از دیدگاه قرآن کسانی که حیات انسانی دارند از هدایت الهی انبیا بهره‌مند می‌شوند، و کسانی که از این حیات بی‌بهره، و به تعبیر دیگر دل‌مرده‌اند، نمی‌توانند از هدایت الهی و نورانیت قرآن، به مثابه تجلی تام این هدایت، بهره‌برند. خداوند درباره نقش هدایت قرآن و کسی که سزاوار بهره‌مندی از این هدایت است می‌فرماید: ﴿إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛ (۵) این [کتاب] نیست مگر پندی و قرآنی روشن و روشنگر، تا هر که را [دلی] زنده است بیم دهد و گفتار [خدا] درباره کافران محقق شود.

از منظر قرآن، دل‌مردگان و بی‌بهره‌گان از حیات انسانی کسانی هستند که روزنه‌های فهم و تعقل حقیقت و شناخت مسیر کمال و سعادت به روشنان بسته شده است؛ زیرا آنان به جای خالق و پروردگار عالم، هوای خود را معبود خویش ساخته‌اند و تنها درصدد تأمین خواسته‌های دل برآمده‌اند: ﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَصْلٌ سَبِيلًا﴾؛ (۶) آیا کسی

که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفت دیدی؟ پس آیا تو بر او گماشته و کارگذاری؟ یا می‌پنداری که بیشترشان [حق را] می‌شنوند یا در می‌یابند؟ آنها جز مانند چهارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند.

جایگاه گمراهان

خداوند از آن‌رویی گمراهان را از حیوانات پست‌تر می‌خواند که حیوان هیچ‌گاه به خود زیان نمی‌رساند، و از خوردن غذا یا علفی که برای او ضرر دارد خودداری می‌کند. حتی برخی از حیوانات وقتی بیمار می‌شوند، به حکم غریزه با خوردن بعضی از گیاهان خود را مداوا می‌کنند. اما انسان گمراه با انحراف از مسیر حق و آلوده و بیمار ساختن قلب خویش، به خود زیان می‌رساند. همچنین حیوان در چارچوب غرایز خدادادی‌اش گام برمی‌دارد و از آن تخطی نمی‌کند. اما انسان از عقل و نیروهایی برخوردار است که او را به سوی مطلوب و کمال خاصش هدایت می‌کنند، و چون از حکم عقل و فطرت که او را به سوی کمال فرا می‌خوانند سرپیچد و از امکاناتی که سعادت ابدی او را تأمین می‌سازند بهره‌نگیرد، از حیوان پست‌تر می‌شود. از مرحوم شیخ غلامرضا یزدی، که یکی از روحانیان پارسا و روشن‌ضمیر یزد بود، نکته‌های جالب و آموزنده‌ای نقل می‌کنند؛ از جمله اینکه روزی برای شرکت در مجلسی سوار الاغ می‌شود. در بین راه الاغ در گل فرو می‌رود و زمین می‌خورد و در نتیجه مرحوم شیخ غلامرضا نیز بر زمین می‌افتد و لباس و بدنش کثیف می‌شود و مردم ایشان را به خانه می‌برند و شیخ بدن خود را می‌شوید و لباسش را عوض می‌کند. ایشان می‌گوید: یک سال بعد وقتی با همان الاغ از آن مسیر می‌گذشتم، حیوان، در بین راه

ایستاد، و هرچه کوشیدم حرکت نکرد. من متحیر ماندم که چرا الاغ حرکت نمی‌کند. یادم آمد که سال گذشته در همین محل الاغ در گل فرو رفت و حال به حکم غریزه از اینکه دوباره در گل فرو رود از حرکت خودداری می‌کند. پس آن مرحوم به مخاطبان خویش می‌گوید آیا هدایت الاغ بیشتر است که حاضر نمی‌شود برای بار دوم در گل فرو رود یا ماکه مرتب در زندگی خود فریب می‌خوریم و زیان می‌بینیم، اما باز همان راه انحرافی را طی می‌کنیم؟ اگر خداوند از حیات انسانی سخن می‌گوید و برخی افرادی را که از حیات حیوانی برخوردارند، اما چون گمراه و از حیات انسانی بی‌بهره‌اند، مرده و در مواردی کور و کر معرفی می‌کند، نباید این سخنان را تخیلی و شعرگونه پنداشت؛ بلکه اینها واقعیت‌هایی انکارناپذیر، و برای افراد خودساخته و دارای معرفت، قابل فهم و درک‌اند. مگر جز این است که حقایق و واقعیت‌هایی وجود دارند که برخی درک نمی‌کنند و نمی‌بینند؟ این ار آن‌روست که آنان خود را در حصار محسوسات گرفتار ساخته‌اند و آنچه با چشم و گوش سر قابل شنیدن و دیدن است درمی‌یابند، ولی بر چشم و گوش دلشان حجاب افکنده شده و از شنیدن و دیدن واقعیت‌ها و حقایق و رای حجاب‌های ظلمانی و ظاهری عاجزند. برای تقریب به ذهن می‌توان از نمونه‌ای بهره برد. شعاع دید انسان‌ها محدود است و آنان از فاصله‌ای مشخص، ظاهر اشیا و اشخاص را مشاهده می‌کنند. اما بر اساس آنچه گفته‌اند و در برخی کتاب‌ها آمده است، افراد بسیار نادری هستند که قدرت مشاهده درون اشیا و درون بدن دیگران را نیز دارند. حتی برخی افراد که برای عکس‌برداری از اندام‌های درونی خود به رادیولوژی مراجعه می‌کنند، برای حصول اطمینان به آنان مراجعه می‌کنند تا آن عکس‌ها را تأیید یا رد کنند. تصور

و حقایق عالم آگاهند، راهی نیست. نیز نباید توقع رسیدن به مراتب آنان را داشت؛ اما دست‌کم باید کوشید تا فروتر از چهارپایان نشویم و از مرتبه حیوانی فراتر رویم و به مقام انسان گام نهیم و نگذاریم نور فطرتمان خاموش گردد. بکوشیم تا توجه خدا را به خویش جلب کنیم و در سایه محبت او، از توجه به جنبه‌های مادی حیات بپرهیزیم و نگاهمان را به عمق و باطن آنچه پیرامونمان است معطوف سازیم. نگاهمان انسانی، الهی و منشأ فهم و درک هدفی باشد که برای آن آفریده شده‌ایم و نیز در پی فهم ارتباط با خویش و ارتباط با خدا و با آنچه گرداگرد ما وجود دارد برآییم. با چنین تصویری از زندگی و چنین برنامه‌ای برای آن، به کمال مقصود، سعادت و رضوان الهی نایل می‌آییم. در غیر این صورت، مشمول این فرموده خداوند می‌شویم که فرمود: ﴿فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ﴾؛ (۷) پس از هر کس که از یاد ما روی می‌گرداند و جز زندگی این جهان را نمی‌خواهد روی بگرداند. این است متتهای دستیابی آنان به دانش. همانا پروردگار تو داناتر است به آن کس که از راه او گمراه شده و هم او داناتر است به آنکه راه یافته است.

فرجام پیروی از هوای نفس

آنچه فطرت انسان را پایمال خویش می‌سازد و چون پرده‌ای بر چشم و گوش دل قرار می‌گیرد و مانع هدایت آدمی و در نتیجه رسیدن او به کمال می‌شود، پیروی از هوای نفس و رفتن در پی امیال و خواهش دل است. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ

کنید خداوند چه قدرت مادی‌ای در چشمان این افراد قرار داده که می‌توانند درون بدن دیگران را ببینند، و از ظاهر بدن به درون آن نفوذ کنند.

هدایت باطنی و درونی

خداوند به انسان گوش و چشم باطن داده است، اما این اعضا در سایه هدایت انبیا و پیروی از دستورات الهی فعال می‌شوند و می‌توانند آنچه ورای حجاب مادیات است ببینند و بشنوند، و در غیر این صورت کور و کر می‌شوند. چنان‌که ما چشم داریم، اما در صورتی که این عضو سالم بوده، آفت‌زده نباشد می‌توانیم با آن ببینیم. همچنین چشم ما در تاریکی محض چیزی را نمی‌بیند؛ زیرا برای دیدن، افزون بر آنکه چشم باید سالم باشد، باید نوری به شیء مرئی و مورد مشاهده بتابد تا امکان دیدن فراهم آید. در مشاهده‌های باطنی و معنوی نیز نخست، انسان باید چشم دل داشته باشد، که خداوند استعداد برخوردار از آن را در همه انسان‌ها نهاده است، و چون برخی از این استعداد استفاده نمی‌کنند، چشم دلشان کور می‌شود. سپس، باید نور هدایت بیرونی از جانب خداوند و توسط فرستادگان او بر محیط حقایق و معارف باطنی و معنوی بتابد تا در پرتو آن، امکان مشاهده معنوی برای چشم دل فراهم آید. از این‌رو، در جملات آغازین این خطبه، حضرت درباره خداپاوران و خداترسان می‌فرماید که چراغ هدایت در دلشان روشن می‌شود و در پرتو آن، پرده‌ها و حجاب‌های ظلمانی کنار می‌روند و چشم دل آنان به حقایقی که برای کوردلان ناپیداست روشن می‌گردد و آنان چیزهایی را می‌بینند که خیل بی‌شمار گمراهان نمی‌بینند.

ما را به مقام انبیا و اولیای خاص خدا، که به تمام اسرار

چارپایان می‌خورند و آتش دوزخ جایگاهشان است. برای گذر از مرز حیوانیت و رسیدن به مقام انسانی، باید فطرت خویش را زنده نگهداریم و نگذاریم هوس‌های حیوانی دلمان را فراگیرد تا هم فطرتمان را پایمال خویش سازد و هم عقلمان را سرکوب کند و قدرت تفکر و اندیشه را از ما بستاند و در حد یک حیوان بلکه پست‌تر از آن تنزلمان دهد. کسانی که فطرتشان زنده و پویا و اندیشه و عقلشان بالنده و شکوفاست، و به تعبیر دیگر، کسانی که چشم و گوش دلشان فعال است و حجاب‌ها و پرده‌ها از آن برداشته شده، آنچه دیگران را بر نمی‌انگیزاند، آنان را به اندیشه و تفکر فرو می‌برد و سبب عبرت‌آموزی آنان می‌شود. آنان به آنچه می‌شنوند و می‌بینند توجه کامل دارند و از رخدادها عبرت می‌گیرند و پیوسته درباره اسرار آفرینش تفکر می‌کنند. آنان چون در مراحل تکامل انسانی گام برداشته‌اند و رفتار خویش را هشیارانه زیر نظر دارند، از سرنوشت دیگران عبرت می‌گیرند، و اگر لغزشی از آنان سرزد، می‌کوشند که تکرار نشود و در صدد جبران آن برمی‌آیند. آنان با باور به ساختار حکیمانه نظام تکوین و تشریح و اهدافی که خالق حکیم برای آنان در نظر گرفته، می‌کوشند از یاد خدا و تفکر در صنع او غافل نمانند و همواره این نجوا را در دل و این زمزمه را بر زبان دارند که: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؛ (۱۲) همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز خردمندان نشانه‌هاست. آنان که ایستاده و نشسته و بر پهلوها خفت خدای را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین

عَلَىٰ بَصَرِهِ عِشَاوَةٌ فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟ (۸) آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را خدای خود گرفته است و خدا از روی دانش گمراهش کرد و بر گوش و دلش مهر نهاد و بر چشمش پرده افکند؟ پس کیست که او را پس از [فرو گذاشتن] خدا راه نماید؟ آیا پند نمی‌گیرید؟

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «تقدیم داشتن واژه "الله" بر واژه "هوا"، در جمله ﴿مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ گویای این است که آن شخص می‌دانسته "اله" و "خدایی" وجود دارد که باید او را بپرستد. اما او به جای خداوند سبحان، هوای خود را می‌پرستد... پس چنین کسی دانسته به خدای سبحان کافر گشته است. از این رو، به دنبال آن جمله، خداوند فرمود: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾؛ و خدا از روی دانش گمراهش کرد... [ایشان درباره جمله دوم می‌فرمایند:] این شخص با اضلال خداوند تعال گمراه شده و گمراه ساختن او به عنوان مجازات صورت گرفته است. برای اینکه او هوای خود را پیروی کرده و خدا او را گمراه کرد، با اینکه او عالم بود و می‌دانست که راه را عوضی می‌رود.» (۹)

در آیه دیگری خداوند درباره دنیاپرستان و کسانی که قلب خود را از یاد و توجه به خدا و آخرت برکنده و به لذت‌های دنیا و زندگی حیوانی سپرده‌اند، می‌فرماید: ﴿ذُرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَسْتَمْتَعُوا وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾؛ (۱۰) و گذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو سرگرمشان سازد؛ پس به زودی خواهند دانست. همچنین خداوند درباره دل‌مشغولی‌ها، مرتبه و فرجام کافران و دنیاپرستان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَسْتَمْتَعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًىٰ لَهُمْ﴾؛ (۱۱) و کسانی که کافر شدند [از دنیا] کام و بهره می‌گیرند و همانند

که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

۲. از دیگر دلایل‌های سفارش به یاد و ذکر خدا و تداوم بر آن، زدودن غفلت و دور داشتن انسان از رذایل و کاستی‌های اخلاقی، و در نتیجه، رسیدن به سعادت و خوشبختی است؛ زیرا اگر آدمی اهل ذکر نباشد یا به ذکر اندکی بسنده کند، دچار غفلت می‌شود و در غیاب توجه به خداوند، وسوسه‌های شیطانی بر او هجوم می‌برند. پس اگر انسان همواره به یاد خدا باشد و خود را در پیشگاه حضرت حق حاضر بیند، از غفلت و رفتاری که خلاف رضای اوست دوری می‌گزیند و نفسش از سرکشی باز می‌ایستد.

بر این اساس، خداوند نیز درباره اهمیت تکرار ذکر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»؛^(۱۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدای را بسیار یاد کنید.

حضرت در ادامه می‌فرماید: «وَأَرْتَوِي مِنْ عَذَابٍ فَرَاتٍ سُهَلَّتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهْلًا وَسَلَكَ سَبِيلًا جَدِّدًا»؛ و از آب شیرین و گوارای دانش و حق نوشد که راه آبشخورهای آن چونان اویی را هموار است و با نخستین جرعه سیراب می‌شود و گام در راهی روشن می‌نهد.

فطرت هر انسانی نشانه حقیقت، معرفت، شهود الهی و محبت به معشوق است، و این عطش تا رسیدن به مقصود و جوار معبود و آرامش ابدی در پناه او فرو نمی‌نشیند. عدم درک این عطش به جهت سرکوب و تخدیر شدن فطرت و روح بلند انسانی و فرو غلطیدن در مرتبه حیوانی است؛ مقامی که در آن فقط عطش شهوت قابل فهم و درک است. اما در درون انسان الهی و از خودرسته و به کمال پیوسته، عطش فطری معرفت و

می‌اندیشند [و می‌گویند]: پروردگارا، این را به گزاف و بیهوده نیافریدی، تو پاکی [از اینکه کاری به گزاف و بیهوده انجام دهی] پس ما را از عذاب آتش دوزخ نگاه دار. آنان که به زندگی حیوانی خو گرفته‌اند و فقط به فکر خوردن و کامجویی و لذت بردن هستند و حتی برای ارضای هوای نفس و رسیدن به خواسته‌های خود به حقوق دیگران دست‌اندازی می‌کنند، وقتی با مشکلات و تنگناها روبه‌رو شوند و حوادثی چون سیل و زلزله رخ دهد، از خداوند شکایت می‌کنند؛ اما کسانی که بر مدار انسانیت می‌اندیشند، این حوادث بیشتر توجهشان را برمی‌انگیزد و با نگاهی عمیق‌تر به این حوادث و آنچه در عالم رخ می‌دهد به حکیمانه بودن نظام آفرینش و هدفمندی آن و تدبیر الهی بیشتر پی می‌برند.

نعمت ذکر الهی

حضرت پس از بیان بصیرت و بینش، به منزله یکی از ویژگی‌های دوستان برگزیده خدا، به ویژگی برجسته دیگری اشاره می‌کنند و می‌فرماید: «وَذَكَرَ فَاسْتَكْتَرَ»؛ در این جمله هم اصل ذکر و یاد خدا، و هم تکرار و تداوم آن کانون نظر قرار گرفته است. در این مقام، دو دلیل برای اهمیت و نقش ذکر خداوند و تداوم آن برمی‌شماریم:

۱. یکی از عواملی که موجب آشفته‌گی، دگرگونی و نابسامانی زندگی و روان انسان می‌شود، احساس پوچی، بی‌پناهی و نداشتن تکیه‌گاه است. ذکر و یاد خدا، باور به وجود خالق و تکیه‌گاه مستحکم و مطمئن را در انسان پدید می‌آورد که می‌توان در پناه آن به آرامش و اطمینان رسید و بر همه خطرات و مشکلات فایز آمد. بر این اساس خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛^(۱۳) همان کسانی

محبت الهی زیانه می‌کشد. چنین کسی وقتی گمشده‌اش را باز یافت و جام ظهور محبت او را به دست گرفت، با نوشیدن هر جرعه، بخشی از حجاب‌های ظلمانی و جسمانی از پیش چشمانش برداشته می‌شود و در نتیجه، عشقی پایدار و وصف‌ناپذیر روحش را به اوج می‌برد و حالتی روحانی بدو دست می‌دهد که سکون و پایان نمی‌پذیرد. اینجاست که پی در پی و با عطش سیری‌ناپذیر خود به نوش مدام از زمزم زلال و نامتناهی محبت محبوب می‌پردازد و بر مراتب کمال و تقرب خویش به معشوق می‌افزاید. البته رسیدن به این مرحله و درک عطش شوق به معبود، بی‌تحمل سختی‌ها و ناگواری‌ها و دست شستن از دلبستگی‌های دنیوی و لذت‌های حیوانی، تحقق نمی‌یابد؛ اما رسیدن به کمال نهایی و مقصد ابدی، همه سختی‌ها و تلاش‌های سیر را برای سالکی که در آستان رضوان معبود قرار گرفته است، آسان و قابل تحمل می‌سازد.

..... پی‌نوشت‌ها

- ۱- نهج البلاغه، ج ۸۷.
- ۲- اعراف: ۱۷۹.
- ۳- روم: ۵۲.
- ۴- انعام: ۱۲۲.
- ۵- یس: ۶۹-۷۰.
- ۶- فرقان: ۴۳-۴۴.
- ۷- نجم: ۲۹ و ۳۰.
- ۸- جاثیه: ۲۳.
- ۹- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۸، ص ۲۷۹-۲۸۰.
- ۱۰- حجر: ۳.
- ۱۱- محمد: ۱۲.
- ۱۲- آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱.
- ۱۳- رعد: ۲۸.
- ۱۴- احزاب: ۴۱.